

متن پرسش

سلام ۱- فرق شما شیعه ها با ما که به امام معصوم اعتقاد نداریم در چیست (ما چه ضرری کرده ایم. شما چه سودی؟) ۲- دلایل شما بر وجود امام ان هم معصوم چیست؟ ۳- چرا می گوید حضرت علی رضی ... معصوم و امام است؟ ۴- چرا به صحابه ای که رسول ا... (ص) به آنها وعده ی بهشت داده و این در قران هم ذکر شده لعن می کنید و آنها را کافر می دانید؟ ۵- آیا منطقی است که بگوییم صحابه ای انهمه که تا مرگ بر بیعت خود با رسول ا... بوده اند ۲۴ ساعته انهم از ترس با صدیق رضی ا... بیعت کرده اند؟ خواهشمند است قرانی و عقلی پاسخ دهید. با تشکر

متن پاسخ

علیکم السلام باسمه تعالی ۱- در مورد دلایل عصمت امامان نظرتان را به جریان مناظره ی مسیحیان و آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب یعنی آیه تطهیر جلب می کنم: در مناظره مسیحیان نجران با پیامبر، از پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) سؤال کردند: اگر عیسی پسر خدا نیست، در حالی که تو پسر عبدالله و موسی پسر عمران است، پس عیسی پسر کیست؟ در جواب آنها آیه آمد: « إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (همانا مثل عیسی در نزد خدا، همانند آدم است که او را از خاک خلق کرد و سپس به او گفت بشو و شد) یعنی این طرز ولادت که حضرت عیسی (علیه السلام) پدر ندارد، عیسی (علیه السلام) را از بشر بودن خارج نمی کند، مثل حضرت آدم (علیه السلام) که باز مخلوق خداست و نه پسر خدا، و با کلمه « کُنْ » و بدون تدریج ایجاد شده. و در دنباله آیه مباحثه آمد که: « فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » (آل عمران/۵۹) یعنی پس از روشن شدن مطلب در مورد حضرت عیسی هرکس باز با تومحاجّه و ستیز کند و اذعان به حقانیت دین تو ندارد، بگو ما فرزندان خود را می آوریم شما هم فرزندان خود را بیاورید، و ما نساء خود را می آوریم، شما هم زنان خود را بیاورید، و ما نفس های خود را می آوریم و شما هم نفس های خود را بیاورید، سپس به همدیگر ابتهال و نفرین می کنیم تا خدا لعنتش را بر دروغگویان روا دارد. پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) در ازاء فرزندان، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را آوردند و در ازاء زنان، تنها حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را آوردند و در ازاء « نفس ها » فقط حضرت علی را آوردند. سؤال: با توجه به اینکه در آیه « زنان » آورده یعنی به صیغه جمع آورده، آیا اگر بیش از یک زن شایسته بود که بیاورند و نیاوردند، تمرد دستور خدا نشده؟ جواب: با توجه به اینکه پیامبر معصوم

است پس محال است کس دیگری شایسته حضور در آن مقام بوده باشد و حضرت نیاورده باشند. در مقامی که باید کسانی باشند که جانشان مسیر جعل لعنت خدا بر دروغگویان باشد، یعنی مقامی که فقط بنده‌های مخلص می‌توانند در آن مقام حاضر شوند. کسانی که باید خودشان مظهر غضب الهی یا اسم جلال الهی باشند. سؤال دیگر: در آیه نفرموده بود « دامادتان و یا برادرتان » را بیاورید، بلکه علاوه بر پسران گفته بود: « جان‌ها و نفس‌هایتان » را بیاورید؟ حال بگو، مگر نه اینکه پیامبر (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله)، علی (علیه‌السلام) را آوردند، آیا این بدین معنی نیست که علی (علیه‌السلام) حکم جان پیامبر (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله) را دارد؟ آیا مگر نه اینکه جان پیامبردارای عصمت کل است؟ پس مقام علی (علیه‌السلام) که به جای جان پیامبر است، دارای همان مقام عصمت است. سؤالی دیگر: آیه فرمود: « جان‌هایتان » را بیاورید یا « جانتان » را؟ مگر جمع نیاورد؟ آیا اگر بیش از یک نفر در حکم جان رسول‌الله بود و رسول‌الله نیاورده بودند، تمرد نبود؟ جواب: چون رسول‌الله (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله) که معصوم است تمرد نمی‌کند، پس بیش از یک نفر در حکم جان رسول‌الله در آن زمان نبوده و گرنه می‌آورد، زیرا آیه طوری است که اجازه بیش از یک نفر را می‌داد، پس فقط علی (علیه‌السلام) در حکم جان رسول‌الله (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله) بوده و حتماً غیر علی (علیه‌السلام) هیچکس در این حد نبوده. لذا است که باید در این مسئله به خوبی تأمل کرد که مقام علی (علیه‌السلام) از سایر صحابه کاملاً جدا است. وقتی مسیحیان نجران دیدند پیامبر (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله) همه مایمَلک خود را برای مباحله آورده، متوجه شدند در گفتارش صادق و مطمئن است و لذا به مباحله حاضر نشدند و راضی به « جزیه » گشتند. پیامبر (صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله) در مورد علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: « برای هر پیامبری، صاحب سَرّی است، و صاحب سَرّ من علی بن ابیطالب است. » و نیز داریم که فرمودند: « علی نفسی » علی همان جان و نفس من است. (بیهقی از ابوحنیفان تیمی نقل می‌کند که من در مجلس محمد بن عایشه در بصره بودم که مردی از میان جمعیت برخاست و به او گفت: افضل اصحاب رسول خدا چه کسی بوده؟ گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمان عوف، آن مرد گفت: پس علی بن ابی طالب کجاست؟ محمد بن عایشه گفت: ای مرد؛ تو از اصحاب رسول خدا سؤال می‌کنی یا از خود او؟ آن مرد گفت: من از اصحاب او پرسش می‌کنم. محمد بن عایشه گفت: خداوند می‌فرماید: **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَانَا وَ آبْنَانِكُمْ وَ نِسَانَنَا وَ نِسَانِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** » پس طبق این آیه؛ « فَكَيْفَ يَكُونُ أَصْحَابُهُ مَثَلُ نَفْسِهِ » چطور می‌شود اصحاب او مثل خود او باشد، در حالی که علی (علیه‌السلام) مثل خود اوست (نقل از جلد ۱۱ ص ۳۰ امام شناسی) آیه تطهیر « **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ... وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ... وَ أَطْعَنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، وَ أَذْكَرَنَّ مَا يُثْلَى...** » (احزاب / ۳۳) « ای اهل بیت: فقط و فقط خداوند خواسته تا شما را از هرگونه پلیدی بزدايد و اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما پاک کند و شما را به موهبت عصمت اختصاص دهد. » با دقت در آیه تطهیر نکات زیر مورد توجه قرار می‌گیرد. ۱- « رِجْس » از نظر لغت چون با « ال » آمده، یعنی هرگونه پلیدی جسمی و روحی

۲- بیش از ۷۰ حدیث که بیشتر از اهل سنت است اقرار دارد که « اهل البیت » شامل ، رسول خدا (صلوٰة الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می باشد. ۳- امّ سلمه می گوید: بعد از آمدن آیه تطهیر، رسول خدا (صلوٰة الله علیه و آله) عبای خود را بر سر حضرت علی و همسرا و حسنین (علیهما السلام) انداختند و بعد گفتند: بارها! اینها آل محمداند. من گوشه عبا را بالا زدم که وارد شوم، حضرت آن را از دست من کشیدند و گفتند: تو برخیز هستی، (یعنی تو زن خوبی هستی ولی جای اینجا نیست). سؤال: چرا آیه شامل زنان پیامبر نمی باشد؟ جواب: اولاً: هیچکس تا حال قائل به عصمت زنان پیامبر نشده، در حالی که آیه خبراز عصمت « اهل البیت » می دهد و در آیه مباحله هم ثابت شد زنان پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) معصوم نیستند و در کنار اهل البیت پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) یک نفر از آنها هم وارد مباحله نشد. (ابن جریر و طبرانی آورده اند که رسول خدا (صلوٰة الله علیه و آله) فرمود: « أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي حَمْسَةٍ : فِيَّ وَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ » یعنی فرمودند: این آیه در مورد پنج کس نازل شده (در زمان نزول) که عبارتند از من و علی و حسن و حسین و فاطمه (سلام الله علیهم). از طرفی در سوره تحریم خداوند دو تا از زنان پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) را به باد انتقاد می گیرد و مفسرین عامه آن را عایشه و حفصه معرفی می کنند. حال چطور می توان چنین تطهیری را به زنان پیامبر (صلوٰة الله علیه و آله) نسبت داد. در ضمن اصل روایت کساء به نقل از احمد حنبل همان پنج تن را به عنوان اهل البیت معرفی کرده است. ثانیاً: همه روایات از سنی و شیعه پنج تن مذکور را به عنوان اهل البیت معرفی کرده اند. ثالثاً: اگر آیه مربوط به زنان پیامبر بود ضمیر « عَنْكُمْ » که قبل از آیه به صورت جمع مؤنث بود باید استفاده می شد و نه اینکه بفرماید « عنکم » یعنی ضمیر را عوض کند. ۴- بنا به روایات و همچنین با توجه به سیاق آیه ، جای اصلی آیه اینجا نبوده و به دستور پیامبر بعد از نزول به این صورت تنظیم شده، و این روش در کلیه آیات مربوط به اهل البیت هست که در بحث مستقلی به آن می پردازیم. ۵- چون این خواستن در آیه را منحصر به اهل البیت کرده و گفته « إِنَّمَا » ، اولاً: این تطهیر ، آن تطهیر عمومی که خداوند برای همه مسلمین اراده کرده است نیست ، و اگر بود دیگر مقام خاصی برای اهل البیت محسوب نمی شد . و در ثانی چون خداوند تشریحاً طهارت و تزکیه را برای همه خواسته ، پس این طهارت تشریحی نبوده بلکه تکوینی بوده ، یعنی طهارت و عصمتی است موهبتی که در اثر آن ، نیروی فوق العاده باطنی عصمت در آنها ایجاد شده است، تا آنها نمونه کامل صحیح زندگی کردن برای بشریت باشند. (پس معلوم است قرآن یک واقعیت متعالی است که باید از طریق قلب با آن تماس گرفت، آن وقت چه کسی می تواند با آن تماس بگیرد؟ «المطهرون»، «ال» نشانه عهد ذهنی است، یعنی آن مطهرونی که ذکر آن رفته و شما آن ها را می شناسید. از طرفی در سوره ی احزاب بحث مطهرون شده و آن را به اهل بیت پیامبر نسبت داده است و می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ما اراده کرده ایم که فقط شما اهل بیت را از هرگونه آلودگی پاک کنیم و آن هم پاک کردنی خاص. یعنی نه از این نوع پاک کردن های تشریحی که

دین با دستوراتی که به ما داده اراده کرده است تا همه مردم پاک شوند، چون می‌فرماید: فقط شما اهل بیت را اراده کرده‌ایم از هرگونه آلودگی پاک کنیم، پس معلوم می‌شود این نوع پاک کردن غیر از پاک کردن تشریحی است که برای همه اراده کرده است. لذا نتیجه می‌شود که پاک کردن اهل البیت، پاک کردن تکوینی است که بحث آن به مرور پیش خواهد آمد. عمده آموختن راه طهارت است از صاحبان اصلی طهارت، تا بتوانیم با نور قرآن مرتبط شویم و به نشاط فوق‌العاده‌ای که در این ارتباط هست نائل گردیم. واقعاً خیلی عجیب است که ما با داشتن قرآن و داشتن ائمه اطهار به عنوان راه ارتباط با روح قرآن، یک نوع زندگی سرد و مرده‌ای را دنبال کنیم و اسم آن را هم دینداری بگذاریم بعد هم می‌گوئیم چرا در زندگی دینی خود دارای آن نشاط لازم نیستیم. طهارت اهل‌البیت، منشأ طهارت سایر انسان‌ها وقتی که حضرت حق می‌فرماید: یک نمونه‌هایی در عالم هستند که عین طهارت‌اند، معلوم است می‌خواهد راه را نشان بدهد. مثل این است که بگوید: ای تشنه‌ها چیزی خلق کرده‌ام که عین تری است و فقط از طریق آن سیراب می‌شوید. وقتی می‌فرماید: خداوند اراده کرد که فقط شما اهل بیت را از هرگونه آلودگی پاک کند. و پاک کردن از هر آلودگی را منحصر به آن‌ها می‌کند. از آن طرف دین را آورده است تا همه انسان‌ها از آلودگی‌ها پاک شوند، پس معلوم است طهارت اهل بیت یک نوع طهارت دیگر است که راه به طهارت رسیدن بقیه را نشان می‌دهند. زیرا همین‌طور که عرض شد این طهارت؛ طهارت تکوینی است، همان‌طور که تری آب تکوینی است و همه رطوبت‌ها از آب گرفته می‌شود. این طهارت را منحصر به این خانواده کرد، از جهت دیگر طهارت و پاک شدن از گناه را برای همه اراده کرده است، و حال آن که طبق آیه تطهیر، با آوردن «إِنَّمَا» طهارت اهل بیت را منحصر به خودشان کرده است، پس باید طهارت آن‌ها غیر از آن طهارت تشریحی باشد که برای همه اراده کرده است و غیر تشریحی، یعنی تکوینی. حال اگر رسیدیم به این که طهارت اهل بیت رسول خدا تکوینی است. این تازه اول بحث است، مثلاً وقتی می‌گوییم: آب تکویناً تری است یعنی فقط تری است و وجودش عین تری است. اگر رسیدیم به این که اهل بیت تکویناً در مقام طهارت‌اند، یعنی عین الطهاره هستند، چه‌طوری شما برای به دست آوردن هر تری باید به عین تری که آب است رجوع کنید، و چه‌طور هر شیرینی به عین شیرینی که شکر است، ختم می‌شود، امام معصوم هم عین درستی و طهارت است، باید برای ارزیابی هر عملی امام معصوم در میان باشد تا اندازه درستی آن عمل را با عمل امام معصوم همان‌طور که شما در امور نظری در فطرت خود بدیهیات دارید و درستی یک فکر را بر اساس مبناهای بدیهی خود ارزیابی می‌کنید و آن بدیهیات برای درست فکر کردن شما مبنا است، اهل بیت [هم مبنای درست عمل کردن انسان‌ها هستند. مثلاً اگر به شما بگوئیم یک شهر هست که یکی از خیابان‌های آن از کل آن شهر بزرگ‌تر است، نمی‌پذیرید، چون بر مبنای قاعده بدیهی که می‌گوید: «جزء یک چیز نمی‌تواند از کل آن چیز بزرگ‌تر باشد» چون آن خیابان بزرگ هم جزء آن شهر است پس نمی‌شود که آن خیابان از آن شهر بزرگ‌تر باشد و لذا بدون آن که نیاز باشد بروید، تجربه کنید و بعد رد کنید طبق یک قاعده بدیهی که می‌شناسید آن حرف را رد می‌کنید. زیرا خداوند آن قاعده بدیهی را به

صورت تکوینی برای راهنمایی شما در جانتان قرار داده است، و به کمک آن به راحتی می‌توانید فکر خود را در شناخت حق و باطل سر و سامان بدهید. عملاً قواعد بدیهی، امام عقل نظری ما هستند و جان ما با آن قواعد یگانه است و غیر حکم آن‌ها را غلط می‌داند و نمی‌پذیرد، پس در واقع عقل نظری شما امام معصوم دارد که همان بدیهیات شما است. می‌گوئیم اجتماع نقیضین محال است، یعنی نمی‌شود این شیء همین حالا در این مکان باشد و همین حالا در این مکان نباشد، چون هست و نیست نقیض هم‌اند و عقل و جان انسان جمع نقیضین را نمی‌پذیرد. قاعده «امتناع اجتماع نقیضین» را جان ما پذیرفته و کاملاً هم حق می‌داند و لذا بقیه اندیشه‌هایش را بر اساس آن قاعده تنظیم می‌کند، به اصطلاح، آن قاعده برای انسان عین درستی است و چیزی نیست که با تجربه به دست آمده باشد، درستی آن فوق تجربه است. حال همین‌طور که شما در عقل نظری امام دارید تا اندیشه‌تان به خطا نیفتد و دائماً اندیشه خود را با آن هماهنگ می‌کنید و از طریق امام عقل نظری مغالطه‌ها را می‌شناسید و فریب آن‌ها را نمی‌خورید، یعنی آن چیزهایی که با امام فکری‌تان تطبیق ندارد را می‌شناسید و رها می‌کنید، عیناً خداوند برای ما در امور عقل عملی، امام بیرونی می‌گذارد، که طبق ادله قرآنی، آن امام در رفتار و اعمال عین طهارت است و شما می‌توانید اعمال خود را بر اساس اعمال و گفتار او تنظیم کنید و راه طهارت را از طریق عین طهارت بیابید و در فهم قرآن هم از فهم آن‌ها کمک بگیرید. فرمود: ای آدم‌ها! این قرآن که یک مقام عالی‌هی وجودی است و مقامش، مقام تماس است، نه اطلاع، طوری است که فقط اهل طهارت، حقیقت آن را می‌یابند و آن‌ها اهل بیت پیامبر هستند. راه ارتباط با وجود حقایق چنان‌چه ملاحظه می‌فرمایید خداوند ما را در تئوری‌های فهم قرآن متوقف ننمود، بلکه مصداق‌های کامل درک قرآن را به صحنه آورد و به ما معرفی کرد، اگر کسانی هستند که طبق آیه تطهیر عین طهارت‌اند و اگر حقیقت قرآن، که یک حقیقت غیبی وجودی است را فقط مطهرون می‌فهمند، حال سؤال برایتان پیش می‌آید؛ آن راهی که ما را گرفتار مفاهیم نکند و در نتیجه گرفتار پوچی در سلوک خود نگردیم کدام راه است؟ خود قرآن انگشت‌اشاره را متوجه «مطهرون» کرده است، شخصیت‌هایی که خودشان از طریق طهارت قلب با وجود حقایق مرتبط‌اند، آن‌ها راهی هستند تا بقیه را نیز وارد چنین وادی بنمایند. عنایت داشته باشید که بسیار فرق می‌کند که از کلمات امامان در حد مفاهیم استفاده کنیم تا این که آن‌ها را امام خود قرار دهیم و با طهارت قلبی به قلب امام نزدیک شویم و قلباً با امام زندگی کنیم، و این از طریق رعایت حلال و حرام شریعت الهی و الگو و نمونه و راهنما گرفتن شخص امام، عملی است. البته معلوم است که باید به عنوان مقدمه، تعالیمی را پشت سر گذاشت تا آداب و ادب تماس با حقیقت را به دست آوریم. عمده آن است که بدانیم ماوراء زندگی با مفاهیم، زندگی دیگری هست. گفت یک وقت است شما اصلاً ماوراء مفاهیم و فکر، زندگی دیگری را نمی‌شناسید، در این صورت معلوم است که به نشاط لازم و ثمره‌های ملموس آن نمی‌رسید، اما اگر آمدید و ماوراء فکر و اندیشه، یک نوع زندگی را شناختید که مقام تماس با حقیقت باشد، حالا برای آماده شدن جهت تماس با حقیقت، راه‌هایی را باید طی کرد و مقدماتی باید گذرانده شود. با نظر

به اهل البیت آن راه به بریت معرفی شد. سیری که از برهان آغاز و به عرفان رهسپار و به روایت و قرآن منتهی شود، سیر شیرینی است، سیری است که موجب جامعیت در علم و معرفت و ایمان و عمل صالح خواهد شد. (برای پیگیری این بحث به کتاب آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود) ۶- در آیه ۷۹ سوره واقعه فرمود: « إِنَّهُ لَفُزَانٌ كَرِيمٌ ، فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ، لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » یعنی فقط مطهرون مقامشان، مقام تماس با قرآنی است که در کتاب مکنون است که همان مقام غیبی قرآن است. در آیه تطهیر فرمود: شما اهل البیت فقط به تمام معنی مطهرید ، پس در واقع فقط اهل البیت مترجمان واقعی قرآن اند و بقیه باید قرآن را از آنها یاد بگیرند. از طرفی فرمود: آن قرآن کریم که در کتاب مکنون است را غیر مطهرون نمی توانند « مَسَّ » کنند، و متوجه هستید که نفرمود: غیر مطهرون نمی توانند بدانند، بلکه فرمود: غیر مطهرون نمی توانند با آن حقیقت غیبی قرآن تماس بگیرند. و این نشان می دهد که حقیقت قرآن یک امر وجودی و واقعی است و نه اعتباری، و شرط تماس با آن حقیقت مطلق هم طهارت مطلق است و بقیه به اندازه های که از نظر طهارت به اهل البیت نزدیک باشند از قرآن بهره دارند. و حتماً هم متوجه هستید که فرهنگ اهل البیت، فرهنگ طهارت است و از طریق طهارت می توان با قرآن ارتباط داشت. یعنی علمشان را با حفظ طهارت تکوینی خود پایدار نگه می دارند. ۷- وقتی خداوند به حضرت ابراهیم فرمود: « اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ». حضرت فرمودند: از فرزندان من چطور؟ یعنی آیا کسی به این مقام « امامت » می رسد؟ و خدا فرمود: به فرزندان ظالمت نمی رسد « لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ». حال با توجه به آیه تطهیر؛ اهل البیت هیچگونه نقص و ظلمی ندارند. از طرفی همگی فرزندان اسماعیل که او فرزند حضرت ابراهیم است، می باشند. پس همه اهل البیت دارای مقام امامتی هستند که خداوند در آخر عمر به حضرت ابراهیم □ داد و فرمود: « این امامت عهد من است. » ۲- این که می فرمایند در قرآن خداوند به صحابه وعدهی بهشت داده، چیزی در قرآن در این مورد نیست. آری روایتی از رسول خدا «صلوٰة الله علیه وآله» در بین اهل سنت هست که خداوند به ده نفر از صحابه وعدهی بهشت داده که علماء شیعه با دلایلی که از کتب اهل سنت نقل می کنند معتقدند این حدیث ساختگی است. ۳- علماء شیعه معتقد به لعن خلفا نیستند و حتی لعن هایی که در زیارت عاشورا هست که می گوید: «اللهم العن اولاً ثمّ الثانی و الثالث و الرابع و یزید خامساً» منظور از اولی را «قابیل» می دانند که اولین برادرکشی را راه انداخت و دومی را قاتل «یحیی» می دانند و سومی را قاتل «ناقهی صالح» و چهارمی را قاتل «علیه السلام» یعنی ابن ملجم می دانند. که می توانید در این امر به کتاب مجالس المؤمنین از قاضی نورالله شوشتری، ، ص ۲۹۱. رجوع فرمایید.